



اشاره

بیک راستان می‌توانست و می‌تواند روزنه خوبی باشد، میان گردانندگان فصلنامه، نویسندگان و خوانندگان، روزنه‌ای آفتابی به دور از تعارفات معمول و پیچیده به آداب لاجرم.

گاه با خود اندیشیده‌ام که فلسفه این بخش چه می‌تواند باشد؟ پیشینگان ما چه می‌کرده‌اند؟ امروزیان چه می‌کنند؟ و ادب واقعی آن چیست؟ چند شماره را از باب این‌که صوفیان چنین کردند ما نیز چنین می‌کنیم، پشت سر نهادیم و دیدید. اما سر آن داریم که طرحی نو درافکنیم و دست به تجربه‌ای تازه بزنیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید، زیرا با تأمل در سنت ارباب جراید و منویات‌شان دریافته‌ایم که آنان با این تیر سه نشان می‌زنند و هر سه را نیز به خود می‌زنند. نشان اول این‌که وصف خود می‌کنند، اما در زبان دیگران. یعنی نامه‌هایی را گاه به سفارش و گاه به انتخاب به چاپ می‌رسانند که در آن‌ها وصف شمایل خودشان و مولودشان است. این یعنی هندوانه جلدک^۶ زیر بغل خود گذاشتن و چون پیل مرغان غضب کرده راه رفتن. در نشان دوم باز پای خود در میان است، به این‌گونه که پاسخ‌دهندگان خود را در افق‌های دانا کل می‌نشانند و به تضرعات و اعتراضات خوانندگان عزیز پاسخ‌های بزرگوارانه می‌دهند و یا به سبک جراید جوانان و خانواده‌گره‌کشایی‌هایی تردستانه می‌فرمایند. نشان سوم نیز هکذا، اما به شیوه روشن‌فکران و آن عبارت است از چاپ انتقادات من در آوردی و آبکی برای نشان دادن سعه صدر و آزادی مشرب گردانندگان آن. علی‌ای حال هرچه هست، آب به آسیاب خود ریختن است و این هم که بد نیست. اما و هزار اما که سودی برای دیگران نداشته و نمی‌شود روی آن حساب کرد و به عنوان یک بخش جدی و قابل تأمل، آن را در نظر گرفت. جایش هم از قدیم در همان صفحات آخر بوده و زنگ تفریح تمامی نشریات. و این نمی‌تواند با حال و احوال مردم ما و روزگار ما و نشریات ما چندان همخوانی داشته باشد. نشریاتی که در میان تالابی از خون و خطر با هزار دلهره و تردید به چاپ می‌رسد، مجال برای این‌گونه بازی‌ها نمی‌تواند داشته باشد.

هزار دلهره و تردید به چاپ می‌رسد، مجال برای این‌گونه بازی‌ها نمی‌تواند داشته باشد. لذا در نظر داریم «نامه» را به عنوان یک قالب ادبی مستقل، اما ملی شده اعلام کنیم. مستقل به این معنی که در کنار انواع دیگر ادبی قالب نامه نیز می‌تواند جایی داشته باشد و ملی، یعنی این‌که مانند دیگر قالب‌ها در انحصار عده خاصی نمی‌باشد. تمام مردم فقط با داشتن سواد نگارش فارسی می‌تواند درد دل‌هایشان را به رشته تحریر درآورند و برای تمامی قبایل اندوه به آدرس زمین سوگوار پست نمایند. از روز و روزگارشان بگویند و از کار و بارشان، از رنج‌ها و شادی‌هایشان، از نرخ و نوای آدمیت در شهر و دیارشان و سرانجام از رنجی که بر جان و جهان انسان امروز می‌گذرد، آن هم در قالب ساده و صمیمی نامه، با همان آغازها و پایانه‌های همیشگی و آشنا مثلاً:

سلام و احترام به صد شوق تمام...

«و حال همه ما خوب است اما تو باور مکن»

درخواست ما پس از این از همه عزیزان این است که برای درونی‌ها دوگانه نامه بنویسند.

۱- نامه‌های خصوصی درباره حرف و حدیث‌های مربوط به فصلنامه که خواننده و شنیده خواهد شد و در بایگانی مجله مکتوم خواهد ماند.

۲- نامه‌های خصوصی از حدیث نفس خود و زمانه و دردها و درمان‌هایی که می‌شناسید. این دسته از نامه‌ها در بیک راستان به چاپ خواهد رسید تا استفاده عام بیاید.

برای شروع، از میان نامه‌های رسیده چند مورد را که قرابت بیشتری با طرح مورد نظرمان داشت برگزیده‌ایم. البته این نمونه‌ها نیز خالی از تشویق‌ها و مهربانی‌های دوستان نیست، ولی تا رسیدن به وضع مطلوب که راه درازی نیز در پیش داریم، باید حوصله کرد تا چه شود.

می‌روم یک چند طاقت آزمایی می‌کنم
بعد از آن می‌آیم و فکر جدایی می‌کنم

دز دری

۶- منطقه‌ای در ولایت زابل که هندوانه‌های آن به بزرگی شهره‌اند.





به نام آن که جان را فکرت آموخت
اعضای محترم هیأت تحریریه «در دری»
سلام علیکم!

فدای را سپاس می‌گوییم که به ما فرصتی عنایت کرد که به قلم بزرگانی ارج بنویسم که می‌بایست پیش از این‌ها این کار را می‌کردیم. اما باید حق دهید که انتشار یک یا دو شماره از نشریه گرامی «در دری»، نمی‌توانست مینای خوبی باشد. حال که هرچه زمان می‌گذرد، «در دری» زیباتر و پربارتر می‌شود و شگفتی ویژه‌ای می‌یابد و نقش آن در فراهم‌سازی بستر مناسب بیان افکار و درج اشعار و خلاصه تمهید یک جامعه ادبی و فرهنگی مشخص می‌شود. لزوم روشن نگه داشتن این آتش گرمابفش بر جان‌های سرد و فسته از طرق مختلف، انگار ناپذیر است.

باری، با این‌که تشکیل مجامع فرهنگی و انتشار نشریات هر یک در جای خویش اهمیت دارند، اما فعالیت فرهنگی شما از طریق درگیرانه‌های «در دری» از جنس و سنخی دیگر است. «در دری» تنها نشریه افغانستانی است که ما از آن با افتخار یاد می‌کنیم و مطالب آن را به سینه می‌سپاریم و در محافل از آن نقل قول کرده و در جای خود به آن استناد می‌کنیم.

می‌دانیم که این مجله محترم محصول

شرایط سستی است و همین امر بر اهمیت کار شما می‌افزاید. می‌دانیم که خود، شرایط انتشار آن را فراهم سافتید و در این بلیشو و جامعه از هم گسیخته، سعی دارید آن را استوار سازید.

اما از دیدگاه ما «در دری» اهمیت دیگری نیز دارد و آن این‌که با چاپ مقالات و مطالب و اشعار مختلف، با آراء و مشرب‌های متفاوت در به هم آمیزی فرهنگی برای فردای خوبی از افغانستان عزیز گام‌های بلندی برداشته است. نشریه «در دری» یک گام خوب از مراهلی است که برای فردایی روشن باید طی شود، فردایی که همه به عنوان انسان بتوانند در کنار یکدیگر زندگی انسانی داشته باشند، فردایی که همه از هرچه زشتی و از هرچه پستی و نامردمی است، آزاد باشند.

با این‌همه، انتقاداتی نیز وارد است، از جمله این‌که «در دری» تقریباً دری نیست. خیلی ساده می‌توانید قبل از چاپ نوبی، مطالب آن را به یک ویراستار که به سافتار دری آشنایی داشته باشد، بسپارید. از دیگر نقایص آن می‌توان به عدم حضور مشهور و رسمی افراد متفکر از قومیت‌های دیگر یاد کرد. می‌توانید در این راه تلاش کنید، کم نیستند.

در پایان، یک بار دیگر ستایش می‌کنیم پروردگار عظیم‌الشان را که عنایت فرمود و زنده مانده و معنای واقعی فعالیت فرهنگی را در نشریه خوب «در دری» دیدیم. جاویدان باد نام شما و نام «در دری». سپاس، سپاس، سپاس و بسیار سپاس.

محمود بلیغ (دانشجوی دوره فوق لیسانس مهندسی)
عبدالله حسین زاده (فارغ التحصیل اقتصاد)
محمد حسین کریمی (دانشجوی دوره لیسانس)
تهران - ۱۳۷۸ / ۲ / ۱۰



ن و القلم و مایسپرون
محترماً مسؤولین اینترگر، مجاهدان نصیب،
علمداران پرچم علم و دانش و ارباب و
خالقان فصلنامه ادبی، هنری، فرهنگی
«در دری»!

از سرزمین باستانی هریوا، سلام بهاریه
من نثاران بادا از معلم بشریت و قادر توان
ضامنانه استرعا می‌نمایم در سایه الطاف
بیکرانش از موهبت سلامتی و سعادت،
پرخوردارتان ساخته، آرزومندم در راستای چهار
مقدسی که پیش گرفته اید، هر لحظه موفق‌تر و
پیروزمندانه‌تر از قبل، گام بردارید؛ که در پیش
قلم، قامت شمشیر خم است.

در کویر تشنه و سوزان هرات، لالوان و
سرگردان بودم و هستم، چهار سال و اندی
می‌شود. لبانم از عطش زیاد، ترک وورداشته،
روحم سخت جریحه‌دار، با دلی شکسته و ناامید
به هر سو - به دنبال چکه‌ای «آب» روانم.
زمانی چهار سراب گشتم و... باری، به طور قطع
ناامید نگشتم. هی گشتم و گشتم، تا سرانجام
راهنمایی اینترگر و نستوه، و استادی فییه
یافتیم؛ که ای عجب... یار در خانه و ماگیرد
چوآن می‌گردیم. این انسان شریف و اینترگر -
بدون کوچکترین چشمداشتی - چه بی‌دریغانه و
سفاوتمندانه قطره، قطره از آن «آب» زلال بر
لبان ترک خورده‌ام چکاندند. و اینک... منم،
نفس می‌کشم. نمردم. در هوای گرفته و
آسمانی، با توده‌های ابرهای دودی رنگ،
صدای زوزه باد خشمناک را می‌شنوم. بو
می‌کشم. شلاق‌های سرمای سخت را بر
شانه‌های نزارم لمس می‌کنم و... زنده‌ام!
نمردم. منم، هی نفس می‌کشم. و اما... این
نعمت عظمای دستیابی به «آب» را مدیون

استاد بزرگوارم جناب محترم محمد ناصر رهیاب - ادیب و منتقد نامی و استاد دانشگاه - هستم.

روزی مبارک، آمدند و... تحفه ای که نه؛ تحفه ها - برایم ارمغان آوردند. و آن تحفه ای که مانند و بی مثال، آیا چیز گوهر یکتای «درّ دری» چیز دیگری تواند بود؟ هرگز؛ و ابراً!

ضمن عرض خسته نباشید جانانه به شما غواصان قُبیره و موفق، شفاع و زهمگش، که تلاش افزون تان «درّ دری» را از بحر و اقیانوس ژرف و بیکران ادبیات، هنر و فرهنگ به دست گرفته اید؛ از صمیم قلب آرزومندم دیگران منتظر و کم سوی ما اسیران «جهالت و بسوزاری» به نور پرفروغ، و سنا انوار مشتعش فصلنامه موفق ادبی، هنری، فرهنگی «درّ دری» منور گردد. خوشبختانه برای نخستین بار، دیده گان بی نورم به شماره پرمفتوا، دلچسب و آموزنده پنجم آن که در فصوص ادب داستان نویسی افغانستان است، روشن گردیده و از مطالب سودمند آن بهره ها جستم و جام ها سر کشیدم، که یسی تشنه ام. تشنه آب گوارا و زلال ادب و دانش. عاشق داستان نویسی و نویسندگی.

و الحال خواهشمندم اگر مقدور باشد، و یا مشترک بپذیرید، بنده هم بتوانم از گوهرهای گنج نایاب «درّ دری» شما بزرگان، صاحبان قلم، مستقیض گردم. تمنا می کنم حق الاشتراک سالانه را در پاسخنانه تان که توسط سرانگشتان هنرمند شما ادیبان و ادیب پروران، در قلب سپید ورقه به تصویر کشیده خواهد شد، لطف نموده، درج نمایید.

برین طریق شما نهر یا رودی جانب کویر فراهم کنید، که واپس به دریا منتوی خواهد شد. بل بتوان لبان تفتیده تشنگان این سرزمین را هم، با طعم و شیرینی «آب» زمزم ادیب، هنر و فرهنگ مردمان نام آورمان، آشنا کرد.

سنا و سه تا از دوستانم، سالی است

افتخار شاگردی استاد شعیب آقای رهیاب را داریم. بدین نحو رسائه پربار و موفق شما در سرزمین خودتان قدر و ارج بیشتر، خواننده و علاقه مند واقعی و مشتاق پیدا خواهند کرد. «ان شالله»

قابل ذکر است که؛ گرچه معنویات را با مادیات فناپذیر، قیاسی نیست؛ با آن هم... شما پرچمداران کاروان نور، برای انتشار، چاپ و تراوم این هرف عالی و مقدس، به پول گزافی نیازمندید. بنده معتقدم که؛ قطره را در رود بینداز، تا دریا همیشه جاری بماند. لذا... قیمت برایم مطرح نیست، تا حد توان آماده یاری ام. تا ضیاء چراغ شما راه کشای راه ما باشد...

آرزومندم قلم رفیع را یکی بعد دیگر، طی نمایید. موفق و مؤید باشید. خدانگهدار!

خواننده مشتاق «درّ دری» لیلا رازقی



۳ حمل ۲۸ هامبورگ
دعا می کنم صحت و سلامت و سر حال باشید.

بنیاد اندیشه
نامه شما یکجا با درّ دری رسید. از رسیدن هر دو قلباً خوش شدم. برای آن هایی که در اروپا و امریکا به سر می برند و با کارهای ادبی و هنری سر و کار دارند، ارتباط با هموطنان مقیم ایران هیچ وقت میسر نبوده است. در صورت نبودن رابطه فیلی مشکل نخواهد بود تا انسان براند چه تصویرهایی هموطنان مقیم در دو ساحل دریا از هم داشته باشند.

ان شالله که تلاش های همکاران مجله و هم پخش خود مجله، وسیله ای خواهد شد تا حداقل هرف هایی از هموطنان به گوش

هموطنان برسد، گرچه مقداری از این هرف ها چیزهایی از جنس شواب های همان گنگ شوابزیده خواهد بود و عاتم همه که، ولی حتی در این حال نیز نگفتن جائز نخواهد بود.

از بخت بد که تلاش های ادبی و هنری هموطنان در امریکا و اروپا فیلی پراکنده و ناچیز و شاید بتوان گفت، نه چندان هرفمند هست. دوری راه، تأثیر فرهنگ های گوناگون، تردید در حسن نیت و عوامل فراوان دیگر باعث شده است که هموطنان به هنر و ادب به طور شاید و باید نپردازند. کوشش هایی هم که صورت می گیرد، یا فیلی کم نفس است یا هم به دست اقشار وسیع علاقه مند نمی رسد.

در مورد پخش درّ دری بنده مشوره عاجزانه ای دارم. بهتر خواهد بود تا آن را به چند آدرس مشخص در چند مملکت بفروشد تا از آن طریق در داخل هر مملکت توزیع گردد، چون پول پوسته داخلی نسبت به پوست خارجی ارزان تر است. مقدم از توزیع فروش آن است... در این جا قیمت مجله ها معمولاً چهار، پنج مارک می باشد. گرچه مجله درّ دری نه از نگاه سطح و سویه و نه هم حجم با مجله های دیگر ما قابل مقایسه است، ولی به هر صورت به گفته مشهور از شهر برای از نرخ شهر نی! مشهوراً برای مدتی تا خواننده مشخص آن به دست آید، باید به نرخ شهر، آب خورد.

در آلمان قیمت یک کیلو مرغ سرخ نیز پنج مارک است، ولی کو آن قدر تمییزا فراموش نباید کرد که «افغان، افغان است ولو در چین باشد».

مستأفانه جای «خریدن و خواندن» را «خوردن و خوابیدن» گرفته. در ضمن یکی دو آدرس را خدمت می فرستم. جناب لطیف ناظمی کارهای چاپ شده ای در مورد شعر معاصر افغانستان دارند و نیز مجله صبریر از مجلات خوب افغان ها در کشور هالند است.

به امید موفقیت های بیشتر شما
یما ناشر یکمنش





«به نام خداوند جان»

مسئولین و برادران محترم فصلنامه دردری ضمن عرض سلام و آرزوی موفقیت و سرفرازی شما عزیزان از پیشگاه اینزده منان، خواستم در چند سطر، تشکری از همکاری و مساعدت تان با بنده در این چند جلسه که در جمع شما بودم داشته باشم.

از آن زمانی که وارد گلخانه شدم و آنچه یادم می آید شن‌ها و خارهای شش‌ن بود که آدمی را به یاد کویر می انداخت! می‌دیدم که کارگرهای افغانی از جمله پدرم چگونه هر روز صبح تا غروب در میان ستونی از غبار و خاک گم می شدند و سعی داشتند با تمام وجود بر سنگریزه‌ها چیره شوند و زمانی که به خانه می آمدند بعد از صرف شام معصومانه به خواب می رفتند!

شاید باور نکنید؛ بعد از عوض شدن چند سال ما خود را در بین گل و گیاه، آن هم چه

گل‌هایی، ترون، شمشاد، لاله، سوسن، مریم، نسترن و... یافتیم. بوته بگویم، روزهای زندگی با رنگ‌های گل‌ها هماهنگ شد و نظم خاصی به خانه و کاشانه ما بخشید. وقتی که در کنار گل‌ها در سوایم را مرور می‌کردم، سعی داشتم ذهن خود را با شاخ و برگ آن‌ها پیوند دهم تا دوستی و صمیمیت بیشتری ایجاد کنم.

زندگی با تخیلاتش بسیار زیبا و دوست داشتی بود. اما زمانی رسید که از تمام این‌ها، خلوت و سکوت اینجا احساس دل‌تنگی کردم، در نتیجه قصد زیارت بارگاه امام هشتم نمودم و خداوند متعال توفیقی عطا نمود و روانه مشهد مقدس شدم. یک دریچه دیگر به زندگی باز شد! دنیایی که تفسیر با قیّت و زندگی را برایم آموخت، یاد داد که هنگام حرکت کنار گل و گیاه به اصل آن بیندیشم به انسان، زمین، کوه‌ها و غیره نگاه عمیق بیندازم، حرف دلشان را بفهمم و به حرف دل گل‌ها گوش دهم. فهمیدم با هرچه در دنیا و هستی است می‌توان هزاران حرف زد و هزاران حرف شنید. بعد از آن یک روزنه دیگر هم در زندگی برابم باز شد و آن فضای میهنم که با جنگ و خون‌ریزی، کشت و کشتار و بازیهای مسخره سیاسی آمیخته بود ذهنم را کاملاً به خود مشغول کرد. سعی کردم به طریقی حرف دل را بنرم و از تمامی

این بازیها احساس انزجار کنم تا اینکه خود را در میان جمع دلسوز و خداکار فصلنامه دردری یافتم. (روزهای جمعه). دیدم که چه زیبا می‌خوانند و چه زیبا می‌گویند و چه زیبا از تمام بدیها احساس انزجار می‌کنند.

راه خود را انتخاب کردم و آن راه، راهی بود که به خانه هد فوایم راهنمایی می‌کرد! در اینجا لازم می‌دانم که از همکاری تمامی برادران ارجمند و هموطن خود تشکر و تقدیر نمایم. تا آن زمان که در جمع شما دوستان بودم تلاش نمودم از تجربیات بسیار ارزنده و مفید شما استفاده نمایم و این امکان هم برابم به نحو بسیار خوبی فراهم شد، یعنی به زندگی بیش از پیش امیدوار شدم و آن نتیجه همکاری و مساعدت بالای شما بود!

در پایان موفقیت روز افزون و سلامتی شما دوستان را از خداوند منان طلب دارم در راهی که برای تمامیت استقلال فرهنگی و عزت کشور مظلوم و ستم کشیده خود (افغانستان) در پیش گرفتید و پیروز باشید. به امید روزی که افغانستان عزیز تبلیگاه عدل و عدالت باشد!

والسلام

خواهر کوچک تان: معصومه احمدی
تهران - ۷۷/۶/۲۱

باسمه تعالی بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۶

آن کیست گز روی کرم با ما وفاداری کند

به منظور ساماندهی و رشد و پرورش استعدادهای نهفته و حل مشکلات نابینایان افغانستان و نیز ایجاد خودباوری و اعتماد به نفس و حمایت و پشتیبانی از آنان قصد تأسیس و راه اندازی مرکز فرهنگی - آموزشی و خدمات امور اجتماعی نابینایان افغانستان را داریم. لذا در راستای تحقق اهداف مرکز از عموم مردم نودوست و خیراندیش خصوصاً نویسندگان، شاعران و فرهیختگان متعهد، صمیمانه تقاضای یاری، محبت و همدلی داریم. باشد که با وزش نسیم مهر و دوستی رایحه شادی و صفا آسمان دل ما را معطر سازند. با سپاس فراوان.

یادآوری: نیکوکاران می‌توانند از طریق دفتر دردی با ابراهیم حسینی تماس حاصل کنند.

ابراهیم حسینی
مشهد